

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۳۹۱

آیه ۲۵ - ۲۷

آیه و ترجمه

و لبثوا فی کھفھم ثلاثمئة سنین و ازدادوا تسعا ۲۵
قل اللہ اعلم بما لبثوا له غیب السموات و الارض ابصر به و اسمع مالھم من دونه
من ولی و لا یشرک فی حکمہ احدا ۲۶
و اتل ما اوحی الیک من کتاب ربک لا مبدل لکلماتہ و لن تجد من دونه
ملتحد ۲۷

ترجمه :

۲۵ - آنها در غار خود سیصد سال درنگ کردند، و نه سال نیز بر آن افزودند.
۲۶ - بگو خداوند از مدت توقفشان آگاهتر است، غیب آسمانها و زمین از آن او
است راستی چه بینا و چه شنوا است؟ آنها هیچ ولی و سرپرستی جز او ندارند، و
هیچکس در حکم او شریک نیست.
۲۷ - آنچه بتو از کتاب پروردگارت وحی شده تلاوت کن، هیچ چیز سخنان او
را دگرگون نمی سازد، و ملجا و پناهگاهی جز اونمی یابی!

تفسیر:

خواب اصحاب کھف

از قرائن موجود در آیات گذشته اجمالا بدست آمد که خواب اصحاب کھف یک
خواب بسیار طولانی بود، این موضوع حس کنجکاوی هر شنونده ای را
برمی انگیزد و می خواهد دقیقا بداند آنها چند سال در این خواب طولانی
بوده اند؟ در آخرین آیات این داستان که آیات مورد بحث است شنونده را از
تردید بیرون

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۳۹۲

می آورد و می گوید:

«آنها در غار خود سیصد سال درنگ کردند و نه سال نیز بر آن افزودند»! (و
لبثوا فی کھفھم ثلاث ماء سنین و ازدادوا تسعا).

بنابراین مجموع مدت توقف و خواب آنها در غار سیصد و نه سال بود. جمعی معتقدند این تعبیر که بجای ۳۰۹ سال، فرموده است ۳۰۰ سال و نه سال بر آن افزودند، اشاره به تفاوت سالهای شمسی و قمری است چرا که آنها به حساب سالهای شمسی سیصد سال توقف کردند، و با محاسبه سالهای قمری سیصد و نه سال، و این از لطائف تعبیر است که با یک تعبیر جزئی در عبارت واقعیت دیگری را که نیاز به شرح دارد بازگو کنند.

سپس برای اینکه به گفتگوهای مختلف مردم در این باره پایان دهمی گوید: «بگو خداوند از مدت توقف آنها آگاهتر است» (قل الله اعلم بما لبثوا).

چرا که «غیب آسمانها و زمین از آن او است»، و او از هر کس به حال آنها آگاهتر می باشد (له غیب السماوات و الارض).

کسی که از پنهان و آشکار، در مجموعه جهان هستی با خبر است چگونه ممکن است از مدت توقف اصحاب کهف آگاه نباشد.

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۳۹۳

«راستی او چه بینا و چه شنوا است» (ابصر به و اسمع).

«به هممین دلیل ساکنان آسمانها و زمین هیچ ولی و سرپرستی جزا ندارند» (مالهم من دونه من ولی).

در اینکه ضمیر «مالهم» به چه کسانی برمی گردد در میان مفسران گفتگو است، جمعی معتقدند که اشاره به ساکنان زمین و آسمان است، ولی بعضی دیگر آنرا اشاره به «اصحاب کهف» می دانند، یعنی اصحاب کهف ولی و سرپرستی جز خدا نداشتند، او بود که در این ماجرا همه جا با آنها بود و از آنان حمایت می کرد.

ولی با توجه به جمله قبل از آن که از غیب آسمانها و زمین سخن می گوید تفسیر اول صحیحتر به نظر می رسد.

و در پایان آیه اضافه می کند «و هیچکس در حکم خداوند شریک نیست» (و لا یشرک فی حکمه اءحدا).

در حقیقت این تاء کیدی است بر ولایت مطلقه خداوند که نه شخص دیگری بر جهانیان ولایت دارد، و نه کسی شریک در ولایت او است، یعنی نه بالاستقلال و نه مشترکا شخص دیگری در ولایت جهان نفوذ ندارد.

در آخرین آیه روی سخن را به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کرده و می گوید: «آنچه به تو از کتاب پروردگارت وحی شده تلاوت کن» (و اتل

ما اوحی الیک من کتاب ربک).
و اعتنا به گفته‌های این و آن که آمیخته به دروغ و خرافات و مطالب بی‌اساس
است مکن، تکیه‌گاه بحث تو در این امور تنها باید وحی الهی باشد.

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۳۹۴

چرا که هیچ چیز سخنان او را دگرگون نمی‌کند و «در گفتار (ومعلومات)
او تغییر و تبدیل راه ندارد» (لا مبدل لکلماته).
کلام و علم او همچون علم و کلام بندگان نیست که هر روز بر اثر کشف و
آگاهی تازه‌ای دستخوش تغییر و تبدیل شود، و به همین جهت صددرصد
نتوان بر آن اعتماد نمود.
روی همین جهات «هیچ ملجاء و پناهگاهی جز او نمی‌یابی» (ولن تجد من
دونه ملتحدا).
«ملتحد» از ماده «لحد» (بر وزن مهد) به معنی حفره‌ای است که از
وسط به یکی از دو طرف مایل شده باشد (همانند لحدی که برای قبر
می‌سازند) و به همین جهت «ملتحد» به جایی گفته می‌شود که انسان
تمایل به آن پیدا می‌کند، و سپس به معنی «ملجاء و پناهگاه» آمده است.
شایان توجه اینکه دو آیه اخیر از چندین راه، احاطه علمی خداوند را به همه
موجودات عالم بیان کرده است:
- نخست می‌گوید: غیب آسمانها و زمین از آن او است، و به همین دلیل او از
همه آنها آگاه است.
- سپس اضافه می‌کند: او چه بینا و چه شنوا است؟!
- باز می‌گوید: تنها ولی و سرپرست او است، و او از همه آگاه‌تر است.
- و نیز اضافه می‌کند: هیچکس در حکم او شرکت ندارد تا علم و دانش او
محدود شود.
- سپس می‌فرماید: در علم و کلام او تغییر و تبدیلی پیدا نمی‌شود تا از ارزش و
ثبات آن بکاهد.
- و در آخرین جمله می‌گوید: تنها پناهگاه در عالم او است، و طبعاً او از

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۳۹۵

تمام پناهندگان خویش آگاهی دارد.

۱ - داستان اصحاب کهف در احادیث اسلامی

درباره اصحاب کهف روایات فراوانی در منابع اسلامی دیده می‌شود که بعضاً از نظر اسناد قابل اعتماد نمی‌باشند، و به همین دلیل در میان بعضی از آنها تضاد و اختلاف وجود دارد.

از میان روایات، روایتی که علی بن ابراهیم قمی در تفسیرش آورده از نظر متن و مضمون و هماهنگی با آیات قرآن بهتر به نظر می‌رسد که خلاصه‌اش چنین است:

امام صادق (علیه السلام) در مورد «اصحاب کهف و رقیم» چنین فرمود: آنها در زمان پادشاه جبار و گردنکشی بودند که اهل کشور خود را به پرستش بسته‌ها دعوت می‌کرد، و هر کس دعوت او را اجابت نمی‌نمود به قتل می‌رساند، این گروه (اصحاب کهف) جمعیتی با ایمان بودند که پرستش خداوند بزرگ می‌کردند (ولی ایمان خود را از دستگاه شاه جبار مکتوم می‌داشتند). شاه جبار مأموران بر دروازه پایتخت گماشته بود و هر کس می‌خواست بیرون رود مجبور بود بر بتانی که در آنجا قرار داشت سجده کند. این گروه با ایمان هر طور بود - به عنوان صید کردن - از شهر بیرون آمدند (و تصمیم داشتند به شهر خود که محیط بسیار آلوده‌ای بود دیگر باز نگردند). در مسیر خود به چوپانی برخورد کردند که او را دعوت به خداوندیگانه نمودند و او نپذیرفت، ولی عجیب اینکه سگ چوپان به دنبال آنها به راه افتاد،

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۳۹۶

و هرگز از آنان جدا نشد آنها که از آئین بت پرستی فرار کرده بودند در پایان روز به غاری رسیدند، و تصمیم گرفتند مقداری در غار استراحت کنند، خداوند خواب را بر آنها چیره کرد، همانگونه که در قرآن می‌فرماید «سالها آنها را در خواب فرو بردیم».

آنها آن قدر خوابیدند که آن شاه جبار مرد، و مردم شهر نیز یکی پس از دیگری از دنیا رفتند، و زمان دیگر و جمعیت دیگری جای آنها را گرفتند. اصحاب کهف پس از این خواب طولانی بیدار شدند و از یکدیگر درباره مقدار خواب خود سؤال کردند، نگاهی به خورشید کردند دیدند بالا آمده گفتند: یک روز یا بخشی از یک روز خوابیده‌ایم! سپس به یک نفر از خودشان مأموریت دادند و گفتند این سکه نقره را بگیر و

به صورت ناشناس داخل شهر شو، و برای ما غذائی تهیه کن، اما مواظب باش تو را نشناسند، زیرا اگر از وضع ما آگاه شوند یا ما را به قتل می‌رسانند و یا به آئین خود باز می‌گردانند.

آن مرد وارد شهر شد اما منظره شهر را بر خلاف آنچه بخاطر داشت مشاهده کرده و جمعیت غیر از آن جمعیتی بودند که او می‌شناخت، اصولاً لغت آنها را درست نمی‌فهمید، همانگونه که آنها نیز زبان او را درست درک نمی‌کردند، به او گفتند تو کیستی و از کجا می‌آئی؟!

او سرانجام پرده از روی اسرارش برداشت، پادشاه آن شهر (که در آن زمان خداپرست بود) با یارانش همراه آن مرد به سوی غار حرکت کردند، هنگامی که به در غار رسیدند به درون نگاه می‌کردند، بعضی می‌گفتند اینها سه نفر بیشتر نیستند که چهارمین سگ آنها است، بعضی می‌گفتند پنج نفرند که ششمین سگ آنهاست، و بعضی می‌گفتند هفت نفرند که هشتمین سگ آنها است.

در این حال خداوند آنها را در حجابی از رعب قرار داده بود به گونه‌ای

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۳۹۷

که هیچیک جرات داخل شدن در غار را، جز همان فردی که از آنها بود، نداشتند، هنگامی که رفیقشان وارد غار شد آنها را وحشت زده دید، زیرا گمان می‌کردند که جمعیت حاضر بر در غار یاران «دقیانوس» پادشاه جبار بت‌پرست هستند، ولی او آنها را از اجرای خواب طولانی‌شان آگاه ساخت، و به آنها گفت خداوند آنها را آیتی برای مردم قرار داده است.

آنها خوشحال شدند، و اشک شادی فرو ریختند و از خدا خواستند که آنها را به حال سابق بازگرداند.

اما پادشاه آن زمان گفت سزاوار است که ما در اینجا مسجدی بسازیم، زیرا آنها گروهی باایمان بودند.

در اینجا امام اضافه فرمود که آنها در هر سال دو بار پهلوی پهلومی شدند و سگ آنها بر در غار دست خود را بر زمین گسترده (ومراقب) بود»

در حدیث دیگری از علی (علیه السلام) شرح مبسوطی درباره صاحب کهف می‌خوانیم که خلاصه‌اش چنین است: «آنها در آغاز شش نفر بودند که دقیانوس آنها را به عنوان وزرای خود انتخاب کرده بود، و هر سال یک روز را برای آنها عید می‌گرفت.

در یکی از سالها در حالی که روز عید بود، فرماندهان بزرگ لشگردر طرف راست، و مشاوران مخصوص در طرف چپ او قرار داشتند، یکی از فرماندهان به او آگاهی داد که لشگر ایران وارد مرزها شده است، او آنچنان از شنیدن این خبر غم‌انگیز، ناراحت شد که بر خود لرزید و تاج از سرش فرو افتاد، یکی از این وزیران که «تملیخا» نام داشت در دل گفت این مرد گمان می‌کند خداست، اگر چنین است پس چرا این چنین غم زده شد به علاوه او تمام صفات بشری را دارد؟!!

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۳۹۸

وزرای شش گانه او هر روز در منزل یکی جمع می‌شدند، و آن روزنوبت «تملیخا» بود.

او غذای خوبی برای دوستان تهیه دید، ولی با این حال پریشان به نظر می‌رسید (و دست به سوی غذا دراز نمی‌کرد، دوستان از اوجویای حال شدند) او گفت مطلبی در دل من افتاده که مرا از غذا و آب و خواب انداخته است، آنها از ماجرا سؤال کردند.

او گفت: من در این آسمان بلند پایه که بدون ستون برپا است و کسی که خورشید و ماه را به صورت دو نشانه روشن در آن به حرکت واداشته، و آن کس که صفحه آن را با ستارگان زینت بخشیده، بسیار اندیشه و مطالعه کردم، سپس به این زمین نگاه کردم و با خود گفتم چه کسی آن را از آب بیرون آورد و گسترده ساخت؟ و چه کسی اضطراب آنرا با کوه‌ها آرامش بخشید؟ سپس در حال خودم به اندیشه فرو رفتم، و با خود گفتم چه کسی مرا از حالت جنینی به بیرون رحم مادر فرستاد؟ چه کسی به من از پستان مادر شیر گوارا بخشید و تغذیه نمود؟ و بالاخره چه کسی مرا پرورش داد؟.

از مجموع این مسائل فهمیدم که همه اینها سازنده و آفریدگار و مدبری دارد که او حتما غیر از «دقیانوس» است، هم او مالک الملوک است و حاکم بر آسمانها.

هنگامی که این سخنانرا با صراحت و خلوص ادا کرد، آنچه از دلش برخاسته بود بر دل یاران نشست، ناگهان همگی بر پای او افتادند و بوسه زدند و گفتند: الله به وسیله تو ما را از ضلالت به هدایت دعوت کرد اکنون بگو چه کنیم؟!.

«تملیخا» برخاست مقداری خرما از باغستانی که داشت به سه هزار درهم فروخت و پولها را برداشت، و بر اسبها سوار شدند، و از شهر بیرون راندند.

هنگامی که سه میل راه رفتند «تملیخا» به آنها گفت: برادران! پادشاهی و وزارت گذشت، راه خدا را با این اسبهای گران قیمت نمی توان پیمود، پیاده شوید تا پیاده این راه را طی کنیم، شاید خداوند گشایشی در کار فرو بسته ما کند.

آنها اسبها را رها کردند، و پیاده به راه افتادند، هفت فرسخ در آن روز با سرعت راه رفتند، اما پاهای آنها مجروح شد، و خون از آن می چکید! چوپانی به استقبال آنان آمد، گفتند ای چوپان آیا جرعه شیر یا آب داری ما را میهمان کنی؟ چوپان گفت آنچه دوست دارید دارم، ولی من چهره های شما را چهره شاهان می بینم! اینجا چرا؟ من فکر می کنم، شما از دقیانوس پادشاه فرار کرده اید.

گفتند: ای چوپان! حقیقت این است که ما نمی توانیم دروغ بگوئیم، ولی آیا اگر راست بگوئیم دردسری برای ما نمی آفرینی؟ سپس سرگذشت خود را شرح دادند.

چوپان خود را بر دست و پای آنها افکند و بوسید و گفت: برادران! آنچه در دل شما افتاده، در دل من هم افتاده است ولی اجازه دهید گوسفندان را به صاحبانش برسانم، و به شما ملحق شوم، آنها قدری توقف کردند تا او گوسفندان را رسانید و بازگشت در حالی که سگ او همراهش بود... این جوانان نگاه به سگ کردند بعضی گفتند ترس این هست که او با سر و صدای خود راز ما را فاش کند، اما هر قدر خواستند او را از خود دور کنند حاضر نشد، گوئی می گفت بگذارید من شما را از دشمنان محافظت کنم، (من هم رهرو این راهم!...).

این هفت نفر به راه خود ادامه دادند در حالی که سگ به دنبال آنها روان بود تا از کوهی بالا رفتند و در کنار غاری قرار گرفتند، بر درغار چشمه ها و درختان میوه ای یافتند، از آن خوردند و سیراب شدند، تاریکی شب فرا رسید

آنها به غار پناه بردند، و سگ بر درغار دستهای خود را گشود و مراقب بود، در این حال خداوند به فرشته مرگ دستور قبض ارواح آنها داد» (و خواب عمیقی شبیه مرگ بر آنها مسلط شد).

در مورد دقیانوس بعضی از مفسران چنین می‌گویند: او امپراطور روم بود و از سال ۲۴۹ تا ۲۵۱ میلادی حکومت کرد، سخت دشمن مسیحیان بود، و ایشانرا آزار و شکنجه می‌داد، پیش از اینکه دولت روم دین عیسی را بپذیرد.

۲ - کُهِف در کجا بوده است؟

در اینکه اصحاب کُهِف در کدام منطقه از روی زمین زندگی می‌کردند و این غار در کجا قرار داشته؟ در میان دانشمندان و مفسران گفتگو بسیار است. گرچه پیدا کردن دقیق محل این ماجرا تاثیر زیادی در اصل داستان و نکات تربیتی آن و اهمیت تاریخیش نمی‌گذارد و این تنها مجرائی نیست که ما اصل داستان را شناخته‌ایم ولی از پاره‌ای از جزئیاتش اطلاع کافی نداریم، اما مسلماً دانستن محل این حادثه می‌تواند کمک به فهم بیشتر خصوصیات آن کند.

به هر حال در میان احتمالات و اقوالی که در این زمینه وجود دارد دو قول صحیحتر به نظر می‌رسد:

نخست اینکه این حادثه در شهر «افسوس» واقع شده و این غار در نزدیکی آن قرار داشته است.

ویرانه‌های این شهر هم اکنون در نزدیکی «ازمیر» در «ترکیه» به چشم می‌خورد، و در کنار قریه «ایاصولوک» در کوه «ینایرداغ» هم اکنون غاری دیده می‌شود که فاصله چندانی از «افسوس» ندارد.

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۴۰۱

این غار، غار وسیعی است که می‌گویند آثار صدها قبر در آن بچشم می‌خورد و به عقیده بسیاری، غار اصحاب کُهِف همین است. بطوری که ارباب اطلاع نقل کرده‌اند دهانه این غار به سوی شمال شرقی است، و همین سبب شده که بعضی از مفسران بزرگ در اصالت آن تردید کنند، در حالی که این وضع موید اصالت آن است، زیرا قرار گرفتن آفتاب به هنگام طلوع در سمت راست غار و در هنگام غروب در سمت چپ، مفهومش آن است که دهانه غار به سوی شمال و یا اندکی متمایل به شمال شرقی باشد. عدم وجود مسجد و معبدی در حال حاضر در کنار آن دلیلی بر نفی اصالت آن نیز نخواهد بود، چه اینکه ممکن است با گذشتن حدود ۱۷ قرن آثار آن معبد از بین رفته باشد.

دومین غار، غاری است که در نزدیکی پایتخت «اردن» یعنی شهر

«عمان» واقع شده است، در نزدیکی روستائی بنام «رجیب».

در بالای این غار آثار صومعه‌ای دیده می‌شود که طبق پاره‌ای از قرائن مربوط به قرن پنجم میلادی است که بعد از غلبه مسلمین بر آنجا تبدیل به مسجد شده و محراب و ماء‌ذنه دارد.

۳ - جنبه‌های آموزنده این داستان - این ماجرای عجیب تاریخی که قرآن آنرا خالی از هر گونه خرافه و مطالب بی‌اساس و ساختگی آورده است، مانند همه داستانهای قرآن مملو از نکات سازنده‌ی تربیتی است که در لابلای تفسیر آیات به آنها اشاره شد، ولی لازم می‌دانیم در اینجا نیز به عنوان جمع‌بندی به آنها اشاره کنیم تا به هدف اصلی قرآن نزدیکتر شویم.

الف: نخستین درس این داستان همان شکستن سد تقلید و جداشدن از همرنگی با محیط فاسد است، جوانمردان اصحاب کهف همانگونه که دیدیم

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۴۰۲

استقلال فکری خود را در برابر اکثریت گمراه محیط از دست ندادند، و همین امر سبب نجات و رستگاریشان شد،

اصولا انسان باید «سازنده محیط» باشد نه «سازش کار بامحیط» و به عکس آنچه سست عنصران فاقد شخصیت می‌گویند «خواهی نشوی رسوا همرنگ جماعت شو» افراد باایمان و صاحبان افکار مستقل می‌گویند «همرنگ جماعت شدنت رسوائی است!»

ب: «هجرت» از محیطهای آلوده درس دیگری از این ماجرای عبرت انگیز است، آنها خانه‌های شاهانه و مرفه و مملو از نعمتهای مادی را رها کردند و به انواع محرومیتها در غاری که فاقد همه چیز بود تن در دادند، تا ایمان خود را حفظ کنند و تقویت دستگاه ظلم و جور و کفر و شرک ننمایند.

ج: «تقیه» به معنی سازنده‌اش درس دیگر این داستان است، آنها اصرار داشتند که وضعشان برای مردم شهر روشن نشود و همچنان در پرده اسرار بمانند، مبادا بیهوده جانشان را از دست دهند، و یا به اجبار آنها را به همان محیط فاسد بازگردانند، و می‌دانیم تقیه چیزی جز این نیست که انسان موضع واقعی خود را در جایی که افشاگری بی‌نتیجه است مکتوم دارد تا نیروی خود را برای موقع مبارزه و ضربه زدن بر دشمن حفظ کند.

د: عدم تفاوت در میان انسانها در مسیر الله و قرار گرفتن «وزیر» در کنار «چوپان» و حتی سگ پاسبانی که راه آنها رامی‌سپرد، درس دیگری در این

زمینه است، تا روشن شود امتیازات دنیای مادی، و مقامات مختلف آن کمترین تأثیری در جدا کردن صفوف رهروان راه حق ندارد که راه حق راه توحید است و راه توحید راه یگانگی همه انسانهاست.

ه: امدادهای شگفت‌آور الهی به هنگام بروز بحرانها نتیجه دیگری است که به ما می‌آموزد، دیدیم که چگونه خداوند اصحاب کهف را برای نجات از آن شرائط نامطلوب اجتماعی، سالها در خواب عمیق فرو برد، و در زمان مساعدی از خواب بیدار کرد، زمانی که از آنها به عنوان جمعی از قهرمانان راه توحید قدردانی کردند، و نیز دیدیم در این مدت چگونه بدنهای آنها را از گزند حوادث حفظ کرد، ورعب و وحشت را سپری برای محافظت آنها در مقابل مهاجمین قرار داد.

و: آنها در این داستان درس «پاکی تغذیه» حتی در سخت‌ترین شرائط را به ما آموختند، چرا که غذای جسم انسان اثر عمیقی در روح و فکر و قلب انسان دارد، و آلوده شدن به غذای حرام و ناپاک انسان را از راه خدا و تقوی دور می‌سازد.

ز: لزوم تکیه بر مشیت خدا، و استمداد از لطف او، و گفتن «انشاءالله» در خبرهائی که از آینده می‌دهیم، درس دیگری بود که در ضمن این داستان آموختیم.

ح: دیدیم که قرآن از آنها به عنوان «جوانمردان» (فتیه) یاد می‌کند، در حالی که طبق بعضی از روایات آنها از نظر سن، جوان نبودند، و اگر قبول کنیم که آنها در آغاز وزیران شاه جبار بودند نیز می‌توان پذیرفت که سن و سالی داشتند، این نشان می‌دهد که منطق قرآن در مورد جوانی همان رعایت اصول جوانمردی، یعنی پاکی، گذشت، شهامت و رشادت است.

ط: لزوم بحث منطقی در برخورد با مخالفان درس آموزنده دیگر این داستان است، چرا که آنها به هنگامی که می‌خواستند آئین شرک آلود محیطشان

را مورد انتقاد قرار دهند به دلائل منطقی متوسل می‌شدند که نمونه‌هائی از آن را در آیات ۱۵ و ۱۶ همین سوره خواندیم.

اصولا اساس کار همه پیامبران و رهبران الهی در برخورد با مخالفان بحث آزاد

و منطقی بوده، و توسل به زور، آنهم برای خاموش کردن آتش فتنه منحصر به مواردی بوده که بحث منطقی موثر نمی افتاد، یا مانع بحثهای منطقی می شدند.

ی: بالاخره مساله امکان معاد جسمانی و بازگشت انسانها به زندگی مجدد به هنگام رستاخیز: آخرین و دهمین درسی است که این ماجرا به ما می دهد که شرح آنرا در مباحث آینده به طور مبسوط مطالعه خواهیم کرد. نمی گوئیم نکات آموزنده این داستان منحصر به اینها است، ولی حتی یکی از این «ده درس آموزنده» برای نقل چنین داستانی کافی به نظر می رسد تا چه رسد به همه آنها.

به هر حال، هدف سرگرمی و داستان سرائی نیست، هدف ساختن انسانهای مقاوم، باایمان، آگاه و شجاع است، که یکی از طرق آن نشان دادن الگوهای اصیل در طول تاریخ پرماجرای بشری است.

آیا داستان اصحاب کهف علمی است؟

سرگذشت اصحاب کهف مسلما در هیچیک از کتب آسمانی پیشین نبوده است (اعم از کتب اصلی و کتب تحریف یافته کنونی) و نباید هم باشد، زیرا طبق نقل تاریخ، این حادثه مربوط به قرون بعد از ظهور مسیح (علیه السلام) است.

این جریان مربوط به زمان «دکیوس» (که معرب آن «دقیانوس» است) می باشد، که در عصر او مسیحیان تحت شکنجه سختی قرار داشتند. و به گفته مورخان اروپائی این حادثه میان سالهای ۴۹ تا ۲۵۱ میلادی روی داده است، این مورخان مدت خواب آنها را ۱۵۷ سال می دانند، و آنها را

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۴۰۵

به عنوان «هفت تن خفتگان افسوس» می شناسند در حالی که در میان ما به عنوان «اصحاب کهف» شناخته می شوند. اکنون ببینیم «افسوس» کجاست و نخستین دانشمندانی که درزمینه داستان این خفتگان کتاب نوشته اند چه کسانی، و در چه قرنی بوده اند: «افسوس» یا «افسس» (به ضم الف و سین) یکی از شهرهای آسیای صغیر (ترکیه کنونی که قسمتی از روم شرقی قدیم است) بوده و در نزدیکی رود کاستر در حدود ۴۰ میلی جنوب شرقی «ازمیر» قرار داشته که پایتخت پادشاه «الونی» محسوب می شده است.

«افسوس» بخاطر معبد معروف و بتخانه «ارطامیس» که از عجائب هفتگانه جهان بوده نیز معروفیت جهانی دارد.

می‌گویند داستان اصحاب کهف برای نخستین بار در قرن پنجم میلادی به وسیله یکی از دانشمندان مسیحی بنام «ژاک» که خلیفه کلیسای سوریه بود در رساله‌ای که به زبان سریانی نوشته است تشریح گردید، سپس شخص دیگری به نام «گوگویوس» آن رساله را به لاتینی ترجمه نمود و نام «جلال شهداء» را بر آن گذاشت و این خود می‌رساند که این حادثه یکی دو قرن پیش از ظهور اسلام در میان مسیحیان شهرت داشته، و مورد توجه محافل کلیسایی بوده است.

البته همانطور که اشاره شد پاره‌ای از مشخصات آن - از جمله مقدار مدت خواب آنها - با آنچه در منابع اسلامی آمده تفاوت دارد زیرا قرآن صریحاً مدت خواب آنها را ۳۰۹ سال ذکر کرده است.

از طرفی طبق نقل «یاقوت حموی» در کتاب «معجم البلدان» (جلد

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۴۰۶

دوم صفحه ۸۰۶) و «ابن خرداد» به در کتاب «المسالک والممالک» (صفحه ۱۰۶ تا ۱۱۰) «و ابوریحان بیرونی» در کتاب «الاثار الباقیه» (صفحه ۲۹۰) جمعی از جهانگردان قدیم در شهر «آبس» غاری یافته‌اند که در آن چندین جسد خشک شده وجود داشته است، و احتمال می‌دهند که این موضوع مربوط به همین داستان باشد.

از لحن آیات قرآن در سوره کهف، و شأن نزول‌هایی که در این زمینه در منابع اسلامی برای آیات مزبور وارد شده، استفاده می‌شود که حادثه مزبور در میان دانشمندان یهود نیز بعنوان یک حادثه تاریخی مشهور بوده است: و به این ترتیب مسلم می‌گردد که ماجرای این خواب طولانی در منابع تاریخی اقوام مختلف آمده است.

